

پرندگان در فرهنگ عامه بختیاری

(مثلها و زبانزدها)

عباس قنبری عدیوی*

Odivi 46@yahoo.com

انسان از دیرباز برای بهزیستی و بهره‌مندی از زندگی خود از حیوانات کمک گرفته است. برخی حیوانات به اختیار خود و گروهی به جبر انسان در کنار او زندگی کرده و به وی خدمت می‌کنند. انسان از حیوانات برای کارهای کشاورزی و اقتصاد، امنیت و ... بهره می‌گیرد. این جانداران در قبال حق حیات و خوراک، محصول (شیر، پشم، مو و ...) خود را در اختیار انسان قرار می‌دهند. گوشت و شیر و غیره برخی از این حیوانات غذای بشری است. گروهی از حیوانات نیز به رغم خواسته بشری در نزدیکی او و جزء دارایی اش هستند، گروهی چون زنبور در اقتصاد بشر کمک می‌کنند و گروهی چون گرگ، گراز، مار و عقرب و برخی پرندگان به جان و محصول وی زیان می‌رسانند.

پرندگان گروه عمده‌ای از حیوانات هستند که در زندگی بشر نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند. فرهنگ عوام یا فولکلور به این مقوله (هم‌زیستی و یا نقش پرندگان و حیوانات) در زندگی انسان پرداخته است و سینه به سینه منتقل شده است. فرهنگ اقوام و ملت‌ها در کنار هیچ پدیده‌ای ساده نگذشته است. همین پدیده‌ها (چون پرندگان) در فرهنگ عامیانه چون قصه‌ها، افسانه‌ها، اسطوره، ترانه، مثل و باور و غیره تجلی پیدا می‌کند که حائز اهمیت است.

بیشترین بسامد نام پرندگان در فرهنگ بختیاری واژه‌هایی چون: دال، بنگشت (گنجشگ)، مرغ، خروس، کلاغ (کلا)، پلشتوک (پرستو)، کبک (کوگ)، کبوتر (کموتر) و ... می‌باشد که در قصه‌ها، افسانه‌ها، ترانه‌ها، مثلها و باورها می‌باشد. در این مقاله ژرف‌ساخت این فرهنگ با بهره‌گیری از جایگاه این پرندگان بررسی و بیان می‌شود.

۱- کبک:

در بختیاری کبک یا کوگ (kavg) طرفداران بسیاری دارد. کوهستانها و دامنه‌های برف‌گیر دیار بختیاری و چشمه‌ها و ... کبک فراوانی دارد. کبک پرنده‌ای است خوش قامت و نیکوسخن (آواز) که بخش قابل توجهی از اشعار رسمی و فولکلوریک مردم بختیاری را به

* دانشجوی دکترای فولکلورشناسی دانشگاه ملی - دولتی تاجیکستان

خود اختصاص داده است. بختیاری‌ها در ترانه‌های خود این پرنده را استعاره‌ای از یار و معشوق می‌گیرند:

... به هُو یَه کوگِ غزل خون دادی (به او کبکی غزل‌خوان داده‌ای) (باور عامه بر این است که سرخی نوک کبک به سبب فرورفتن آن در خون شهدای کربلا است و نگهداری این پرنده در خانه خیلی سفارش نمی‌شود).

بختیاری‌ها شکار آن را بیشتر می‌پسندند. برای شکار کبک (کبک دری) پارچه رنگارنگی که تکه‌دوزی شده باشد (دَفَک) (dafak) می‌گیرند، کبک شیفته این رنگ‌ها می‌شود و شکارچی با این ترفند او را هدف قرار می‌دهد.

در مثل‌ها نیز انسان‌هایی که خود را غافل نشان می‌دهند چون کبک می‌دانند که سر در برف فرو برده باشد. این تغافل در زبانزدها جلوه‌گر می‌شود:

چی کوگِ سَرِ کَرْدِیَه مَن بَرَف (چون کبک سر را در برف کرده‌ای)
čī kavg sare kerdiye mene barf

راه رفتن زیبای کبک را با تقلید نابجای کلاغ مثل می‌گیرند:

کلا خواست ره رَهْدَنه کوگه یاد گره، ره رَهْدَنه خُسَه هُم بَلا کرد.

kalâ xâst rah rahdene kavge yâd gere rah rahdene xose ham balâ kerd

(کلاغ می‌خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد راه رفتن خود را هم گم کرد).

افراد باتجربه و سرد و گرم روزگار چشیده را نیز: کوگِ بارون دیده (kavge bârun dide) (کبک باران دیده) می‌گویند.

اگر فردی جای دیگری را اشغال کند گویند: کوگِ پیرست، جاس گیرست. (kavge peirest jâs geirest) (کبک پرید، جایش اشغال شد)

فردی که خیلی خوشحال باشد و یا آرمان‌های دور و درازی را در محفلی بیان کند گویند: گوگت به زَرده (کینو) اخونه (kavget be zarde exune) (کبکت از زردکوه (کینو) می‌خواند).

(زردکوه و کینو کوههایی در بختیاری).

در مثل‌های گویشی بختیاری کسی را که از فرصت‌ها بهره‌برداری نکرده و زمان را از دست دهد می‌گویند چون شکارچی است که به موقع عمل نکرده، دیگران کبک را شکار کرده، تخم کبک‌ها را برده‌اند: کوگِ زیده، حایه (هایه)ها بُرده (kavge zeide hâye hâ borde) (کبک زده و تخم‌ها برده)!



آن که وعده‌های دیر هنگام بدهد و یا چیزی غیر حاضر و دست نیافتنی را ببخشد می‌گویند: کوگ کُنه‌نه اِبَحشی (kavge kohone ebahši) (کبک کوه را می‌بخشی)؟

خواب کبک و حالت چشم‌های او انسان را به شک می‌افکند. در مثل فولکلوری بختیاری می‌گویند: کَوگ خَوَس. (kavg xavs) (کبک خواب).

برای انسانی که از یک پدیده، خیلی شاد و طربناک شده می‌گویند: کوگس خروس اخووه (kavges xorus exove) (کبکش خروس می‌خواند).

برای افرادی که از اوضاع زندگی و شرایط زیستی خود راضی نیستند و یا نسبت به پدیده‌ای خیلی احساس رضایت یا خشنودی نکنند این مثل را می‌گویند: کوگ اگو سایه ریز (ریگ) روزی‌مه، ار بارون بو هم ریگ روزی‌مه!

kavg ego ar sâye reiz (rig) ruzime, ar barun bu ham reiz ruzime

(کبک می‌گوید اگر سایه باشد ریگ روزی من است و اگر باران باشد هم ...)

در شعر برزیگری (برزگری یا باوه‌رو) (bâveru) که نوعی از ادب عامه است و از زبان عاشق و معشوق (زن و شوهر) که از بی‌ایلاق و قشلاق سخنان پرشور و هیجان برانگیزی سر می‌دهند نیز «کبک» به خوبی نمایان است:

کوگ مو تو دی مَخون ریگ به گلپته
پُشتت وا تارازه و زرده ری به رپته
(کبک من! تو دیگر مخوان، ریگ در گلوی تو است، کوه تاراز پشت سر و زردکوه روبه‌روی تو است).

قهقهه کوگ دره ز کُنه شَنیدم
مو گُدم یار خومه دام سیس تَنیدم
(قهقهه کبک دری را از کوه شنیدم، خیال کردم یار خودم هست، برایش دام گستردم).

گله کوگم بال گرده بال بست به تنگه
شاهینم ونده نرید، پَر کند یه چنگه
(گله یا دسته کبک پرواز کرد و به سوی تنگه بال گشود، تیر شاهین من به هدف نخورد، مقداری پر کنده است).

۲- بِنگِشت: bengešt (گنجشک)

گنجشک پرنده‌ای ریز با چهره مظلوم (معصوم)، دشمن مزارع و محصول‌های (گندم و جو) کشاورزان است. با این همه رویکرد فولکلور بختیاری به این پرنده مثبت است.

در مثل‌ها و زبانزدهای عامه بختیاری نمونه‌هایی جالب توجه است:

الف) حرمت فرد:

بِنگِشت گُدن سَوِکی یا سنگین؟ گُد: سَوِک سنگینی دست خُمه

bengešte goden seveki yâ sangin? god sevek sangini daste xome.

(به گنجشک گفتند: سبکی یا سنگین؟ گفت: سبکی و سنگینی دست خودم است)

این مثل یادآور سخن سعدی شیراز است:

بود حرمت هر کس از خویشان

چه نیکو زده‌است این مثل برهن

ب) در حب وطن (میهن دوستی):

بِنگِشْت بَرْدِنِ بَاغِ بَهْشْتِ گُذ: وطن ای وطن.

(گنجشک را به باغ بهشت بردند. گفت: وطن ای وطن)

حضرت مولانا نیکو سروده است:

از دل تو کی رود حب وطن

در سفر گر روم بینی یا ختن

ج) ارزش کار (هر چند کوچک):

بِنگِشْت گُذِنِ حَیْتِ (هایت) کُچِرِه. گو: تیامِ دِروینِ تا هم‌یونه نام.

به گنجشک گفتند: تخم تو کوچک است. گفت: چشم‌هایم درآمد تا همین را گذاشتم).

در بوستان سعدی به زیبایی این سخن گفته شده است:

نباشد چو قیراطی از دست رنج

به فنطار زربخش کردن ز گنج

گران است پای ملخ پیش مور

برد هر کسی یار در خورد زور

د) ضایع شدن کارها:

بِنگِشْت گُذِ مَوْ جَوْنُمِ دِروِی تا یه حایه نام، یه حایه هم بُق بی.

(گنجشک گفت: جانم درآمد تا یک تخم گذاشتم، یک تخم هم فاسد بود).

در مثل‌های عامه هم می‌گوییم: هر چه رشتیم پنبه شد.

ه) نادیده گرفتن سهم افراد:

اگر فردی برای انجام کاری برود و در امری مثل تقسیم سهم و جیره فراموش شود این زبان‌زد به کار می‌رود:

بِنگِشْت رِه نُکِسِه شوره، بَهرِسه خَرْدِن

(گنجشک رفت نوکش را بشوید، سهمش را خوردند).

حکایت‌ها (مثل‌ها):

حکایت کوتاهی در فرهنگ عامیانه آمده است که ابله مردی، دسته‌ای گنجشک را بر آسمان دید. چون مقداری گندم بر زمین داشت و نردبانی در کنار دیوار بود، از ترس این که گنجشک‌ها در آسمان (!) از راه نردبان گندم‌ها را بخورند نردبان را برداشت. این سخن مثل‌گونه بر جای مانده است:



بِنگِشْتون به هوا رَهْدِن او نَرْدِیون وُرْداشت گُذ: گَندمانه نَخُورِن
(گنجشک‌ها در هوا می‌رفتند. او نردبان را برداشت گفت: گندم‌ها را نخورند).

در ناسپاسی افراد نیز مثلی وجود دارد:

تیلِ بِنِگِشْتِ پِرونیِم، دندونِ دِرُورْدِ هَلْمِنِیم
(جوجه گنجشک را پروراندم، دندان درآورد، مرا خورد).

۳- کلا (کلاغ):

کلاغ سیاه در فرهنگ عامیانه مظهر این باورهاست:

(الف) خبرچینی و جاسوسی

(ج) خودخواهی

(ه) بدشانسی

(ز) بد راه رفتن

در بختیاری این پرندۀ سیاه رنگ جلوه‌های متفاوتی در گونه ادبی فولکلور دارد:
در زبانزدها نشانه تقلید ناموفق است:

کلا اخواست ره رَهْدِن کَوگِ یادِ گِره، رَه رَهْدِن خُسِه ز یاد بُرد.

(کلاغ می‌خواست راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خود را فراموش کرد)

زاغی روش کبک دری می‌آموخت آن دست نداد و راه خود رفت ز دست

به هنگام اظهار محبت به فرزند- هر چند نازیبا- کلاغ را مثال می‌زنند:

کلا اگو ز بچه خُم شه تر نی، ز بچه خُم عزیز تر هم نی.

(کلاغ می‌گوید: از بچه خودم سیاه‌تر نیست، از بچه خودم عزیزتر هم نیست)

مادرزن به هنگام سرفه کردن فرزند خود را از روی تحییب، زحمت و رنج فرزند را به کلاغ حواله می‌دهند:

کلا بگُفنه (کلاغ سرفه کند)

برای عیب‌جویانی که از عیب خود غافلند و یا تغافل می‌کنند، می‌گویند:

کلا به کلا، نوکس بالا.

(کلاغ به کلاغ! نوکش بالا)

این مثل بختیاری مشابه زبانزد عامیانه (دیگ به دیگ می‌گوید روی تو سیاه) می‌باشد.

کلایی به آسمون قار قار اکرد، گو: مو طَبیبِم.

یکی بس گو: آر طیبی، روینا خوت بکن وا پُشت (تو)

(کلاغی در آسمان قار قار می‌کرد، گفت: من طیبیم. کسی به او گفت: اگر طیبی، روده‌های خود را داخل کن).

این مثل در ادب کلاسیک بسیار مورد توجه سخن‌سرایان بنام زبان فارسی قرار گرفته است.

حکیم فردوسی توسی سروده است:

ز بیمار چون بازدارد گزند

پزشکی که باشد به تن دردمند

حضرت مولانا- خداوندگار عشق و عرفان- نیز چنین گفته است:

خودبینی باشد از تو کورتر

و آن عصا کش که گزیدی در سفر

از این دو شاهد نغز که بگذریم در ادب عامیانه منظوم در «امثال و حکم» استاد فرزانه شادروان دهخدا می‌خوانیم که:

خودت می‌خور که بغدادت خراب است

اگر دانی که نان دادن ثواب است

این رابطه بین فرهنگ عامیانه اقوام ایران و ادب رسمی و توجه

سخن‌پروران صاحب‌نام به ژرف‌ساخت فولکلور ایرانی ما را به اندیشه‌ها

و آرمان‌های بشری رهنمون می‌سازد.

برای فرد غریبی که بی‌یار و یاور شده باشد گویند:

کلا بی هالو، بنگشت بی دالو!

(کلاغ بی دایی، گنجشک بی‌مادربزرگ) دالو: مادربزرگ- پیرزن

برای افرادی که به خیر و نیکی سخن نمی‌گویند و یا برای تذکر از عاقبت کاری می‌گویند:

کلاغ به خیر صدا نمی‌کند)

مثل معروف «نیست بالاتر از سیاهی رنگ» در فرهنگ عامیانه بختیاری به شکل زیر جلوه‌گر شده است:

کلا نه گرین رنگ کردن گو ز سیاهی بالاتر هد؟

(کلاغ را گرفته، رنگ کردند، گفت: از سیاهی بالاتر هم هست؟)

برای افرادی که عیب‌ناک هستند و از ایرادهای خود غافل بوده و ادعاهای بیجایی دارند.

۴- بلبل:

این پرنده خوش‌منظر و نیکو صدا پیام‌رسان نیک‌نامی است و در فرهنگ عوامانه ایرانی مفید و مؤثر است. از مظلومان دفاع می‌کند و

ناله آنان را به گوش دیگران می‌رساند. نغمه‌سرایی است که آهنگ او دلنشین و سخنانش شیرین است. در فرهنگ بختیاری انسان بلبل بهشت بوده است:

بلبل باغ بهشت اول مو بیدم ناشرگِ خدا اَویم زیدِس به تیگم

(اول بلبل باغ بهشت بودم، ناسپاسی خدا کردم، به پیشانی من زدش - این کفر را به من نشان داد)

بلبل با اردیبهشت همراه است و نشانه بهار است:

اول اردیبهشت ماه جلالی بلبل گوینده بر منابر قضببان

در فرهنگ عامیانه پرحرفی و زبان‌آوری را به این پرند نسبت می‌دهند. «بلبل شاه طهماسب» در زبان مردمی گویای این پرحرفی است.

قوش:

شادروان دهخدا در اثر گرانسنگ خود - لغت‌نامه - آن را مرغی شکاری خوانده است.

«در لغات ترکی نوشته به ضم قاف و واو معدوله غیر ملفوظ و سکون شین به معنی شکاری مثل باز و جره و شکره و شاهین...»

سرعت، قدرت و پرواز این پرند که به پرندگان کوچک‌تر از خود ظلم می‌کند مورد توجه مثل‌های عامیانه است.

چی قُش و بِنگِشْت

(مثل قوش و گنجشک)

یا در مثل مشابهی نیز به افراد ظالم، صفت قوش شکاری داده‌اند:

قُش اَوین سَرِ مَرْدُم

(سر مردم قوش شدند)

۶- دال:

در لغت نامه دهخدا درباره «دال» چنین آمده است:

پرند شکاری که آن را عقاب نیز گویند. قسمی کرکس لاشخوار.

مردکی را به دشت گرگ درید زو بخوردند کرکس و دالان

دال را گروهی به مفهوم عقاب و یا کرکس می‌دانند و گروهی معتقدند که دال خود پرند‌ای است از دسته پرندگان شکاری.

در بختیاری دال را با صفت «آلو» (alo) می‌گویند.

در فرهنگ عامیانه (در اشعار صیادی) دال همیشه همراه شکارچی در حرکت است تا از شکار او استفاده کند.

برم جایی که هیچ دال نگره لیز وی ز دست پین تیر فشنگ گم تیز

(جایی بروم که دال آرام نداشته باشد- یعنی جایی که شکارش فراوان باشد- از دست تفنگ پنج تیر و فشنگ تیز فریاد)

در نمونه دیگر نیز فراوانی شکار موجب پرواز نکردن «دال» می شود:

برم جایی که هیچ دال نگره بال آخ ز دست پین تیر فشنگ شر بنال

(جایی بروم که دال هیچ پروازی نکند- از دست تفنگ پنج تیر و فشنگ شکافنده فریاد)

برای افرادی که مقاوم و خستگی ناپذیرند، می گویند:

دال بی ملاز (dâle bi melâz) دال بدون زبان کوچک. و فرد شارلاتان و گستاخ و زبان دراز را: دال دُهون درده (dâle duhun

derde) می گویند. این مثل به معنای دال دهان دریده است.

در فرهنگ بختیاری باور این است که دال صد سال می زید:

دال به صد، هُما (قو) هزار تا نِتَلنی سَر، نمیره مار

(دال صد، هما یا قو هزار سال عمر می کند. تا مار را له نکنی، نمی میرد.)

در فرهنگ عامه مردم بختیاری پرندگان (بالنده‌ها) (balendehâ) هر کدام نقشی دارند. پرداختن عمیق به جایگاه پرندگانی چون: جغد

(کوکونگ) (kokovang)، بلدرچین (کوگ پُور) (kavgpur)، تیهو (تُهی) (tohi)، هدهد (مرغ سلیمون)، مرغ ماهی خوار (دیدمک)

(didomak)، لک لک (لیلق) (leylaq)، خففاش (شوگرد) (šavgard)، و ... خروس و مرغ خانگی در فرهنگ عامیانه این ایل بزرگ

که فراوانی بیشتری دارند مجال بهتر می خواهد، با این همه کوتاه نمونه‌هایی آورده می شود.

۷- خروس:

... «صدایش یادآور اشعه خورشید است. می گویند صدایش موجودات شیطانی شب را پرواز می دهد. او با بهرام خدای جنگ مرتبط

است و سنبل رجولیت می باشد. در بعضی از اقوام در مراسم ازدواج آن را می آورند و در مراسم قربانی خورش بسیار مؤثر است. با

امعاء و احشاء او پیشگویی می کنند حتی در هواشناسی به خاطر این روی بادنما نقش آن را می گذارند. در بالای کلیسا هم یادآور آیه

انجیل است ...»

خروس، اذان گوی عابدانی است که در گاه شماری برای عبادت خدا لحظه شماری می کنند. صدای بهنگام خروس میمون و مبارک است

و ناهنگامی سرود خروس حزن انگیز و ناشایست است و خیر ناگواری را به همراه دارد:

خروس آر بی وَحْتِ بِخَووهِ وَ سَرَسِ بُرِی
(اگر خروس بی وقت بخواند، باید سرش را برید)

یا خروسِ بی مَحَلِّ اِکْشِنِ

(خروس بی محل را می‌کشند)

حضرت مولانا این تفکر را در مثنوی خود گنجانیده است:

سر بریدن واجب است اعلام را

لاجرم هر مرغ بی‌هنگام را

یا:

کو به غیر وقت جنباند در

سر بریدن واجب آید مرغ را

شیخ اجل نیز در «گلستان» مؤذن بی‌هنگام را چنین معرفی کرده است:

نمی‌داند که چند از شب گذشته‌ست

مؤذن بانگ بی‌هنگام برداشت

که یک‌دم خواب در چشم نگشته‌ست

درازی شب از مژگان من پرس

حضرت ادیب نیز مرغ بی‌هنگام را سزاوار کشتن می‌داند:

جز که کشتن را نشاید نابگاهان مؤذنی

کیست این بر بام عالم مرغ بی‌هنگام خوان

۸- لک لک (لی لق):

در مثل این پرنده ضعیف و ناتوان معرفی می‌شود.

مر مو لی لقم که به شپاله بوفتم.

(مگر من لک لکم که به کف دست زدن بیفتم)

۹- هدهد (هت هت یا مرغ سلیمون)

خوردن سر هدهد و گنجشک در مثال‌های عامیانه معروف است و کنایه از پرحرفی است:

اگوی سر هدهد خرده

(گویی سر هدهد خورده است)

۱۰- بط:

اَوْ زِ بَطونِ گَرْدنِ تَشْنه لَبونِ

(آب از بطها، بطها تشنه لب می‌گردند) این مثل در جایی است که فرد صاحب نعمتی است ولی از آن بی‌بهره است.

۱۱- فاخته:

در فرهنگ عامه بختیاری قصه‌ای می‌گویند که: دختری عروس عمه‌اش بود و چون عمه به او ایراد می‌گرفت دعا کرد که پرنده‌ای شود. دعایش اجابت شد و عروس به فاخته‌ای مبدل گردید. هنگامی که آواز می‌خواند لحنی شبیه به «گیچی گیچی» (gipi giči) سر می‌دهد. عوام می‌گویند این عبارت یعنی «گیچی گیچی» یعنی «عمه چیزی ندارد». فاخته را در بختیاری «گیچی گیچی» می‌خوانند.

ای گیچی گیچی بایوم تر الهه تا نگو شه بید و بلیط نی گوم بُهاره

(ای فاخته بادام تر و تازه است، اگر بید و بلوط جوانه نزند، نمی‌گویم بهار است)

۱۲- تیهو (تُهی):

در فرهنگ بختیاری مثلی وجود دارد که برای افراد حسود به کار می‌رود:

کفا به تُهی گُذ: کوگ کُزله بیست تا، تُهی گردله سی تا، مو به ای گپی دو تا؟

(کلاغ زشت به تیهو گفت: کبک کوچولو بیست تا، تیهو کوتاه (خپله) سی تا، من به این بزرگی دو تا تخم بگذارم). در شکار تیهو مثل دیگر نیز جالب توجه است. منی تُهی نه زیدیه!

(گویی تیهو را شکار کرده‌ای) این مثل و زبانزد مشابهش (منی نُه دال زیدیه): (گویی نه کرکس را زده‌ای) برای خطاب به فردی که ادعای بزرگی داشته باشد و فخر و مباهات بی‌مورد بنماید، گفته می‌شود.

بیتی در بختیاری در این خصوص وجود دارد که نشانه رویکرد مثبت این موضوع است:

هر که نُه دال زنی نیسا به جَنگم صد درم ز سَنگِ شا این به تُفَنگم

(هر که نه دال- کرکس- را زده، به جنگم نمی‌آید، صد درم از سنگ شاه در تفنگ من است).

این مبحث را می‌توان با جستار بیشتر در گونه‌های متعدد فولکلور بختیاری، غنای بیشتری بخشید. وجه تسمیه پرنندگان، کنایه‌ها و استعاره‌های ایجادشده در این باره قابل تحلیل است. مثلاً پرنده‌ای است که در بختیاری به آن دوخر (duxar) می‌گویند.

کوچ این پرنده عکس سایر پرنندگان است. در مثلی بختیاری انسان بدشانس را به این پرنده تشبیه می‌کنند:

مو چنو بختم بده، چی بختِ دُوخر زِمستون به سَرخده پاییز به شُوشر

(من چنان بدبخت هستم مثل دوخر که زمستان‌ها در بیلاقم و پاییز در شوشتر) (شوشتر در این بیت نماد قشلاق بختیاری هاست).

یا نوعی از گنجشک را در بختیاری گاچارن *gâčâran* (گاو چران) می‌نامند. پاهای باریک او زبازدی است برای انسان‌های لاغر و پا باریک:

اگوی بنگشت گاچارنه
(گوی گنجشک گاو چران است)

یا در خصوص بُعد مکان و یا فاصله دو چیز از همدیگر سر و دم کبوتر را نمونه می‌آورند.

سر کموتر، دین کموتر؟!
(سر کبوتر، دم کبوتر!)

در چیستان‌ها (معما)ی بختیاری نیز پرندگان مورد توجه قرار گرفته‌اند که به یک مورد بسنده می‌کنیم:
چنه چنه خُس یه چنگه، صداس پُر تنگه.

(چیست آن که خود یک مشت است، صدایش پر تنگ است)

پاسخ این معما «خروس» است.

ادامه این گفتار فرصت بیشتری می‌خواهد و از حوصله این مقاله بیرون است.



منابع:

- قنبری عدیوی، عباس، *امثال و حکم بختیاری*، شهرکرد، انتشارات ایل: ۱۳۸۱.
- احمد سلطانی، منیر، *ثرف ساخت فرهنگ عامه ایرانی*، تهران، نشر روزگار: ۱۳۸۴.
- حسینی، بیژن، *اشعار و ترانه‌های مردمی بختیاری*، اصفهان، انتشارات شهسواری: ۱۳۷۶.
- سعدی شیرازی، گلستان، *تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی*، شرکت سهامی خاص، تهران، انتشارات خوارزمی: ۱۳۷۳.
- بوستان (سعدی نامه)، *تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی*، شرکت سهامی خاص، تهران، انتشارات خوارزمی: ۱۳۷۵.
- رئیسی بختیاری داراب، *گلبنگ بختیاری*، تهران، انتشارات عشایری: ۱۳۷۰.
- علی اکبر دهخدا، *لغت‌نامه*، ۱۴ جلد، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- علی اکبر دهخدا، *امثال و حکم*، ۴ جلد، تهران، امیر کبیر: ۱۳۶۳.
- جلال‌الدین محمدبن‌الحسینی (مولوی بلخی)، *مثنوی معنوی*، به کوشش رینولد نیکلسن، ج ۳، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی: ۱۳۶۴.

